

خطر مرگ زندگی زندانیان سیاسی زن را تهدید می کند! برای نجات آنان شتاب کنید!

اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفیق فاطمه مدرسی (سیمین فردین) اعدام شد

مدرسی نیز در داخل کشور پیچید و در اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران بازتاب یافت. اما پس از چندی روشن شد که اجرای حکم اعدام به تعویق افتاده است. اکنون نیز رژیم جنایتکار از اعتراف به جنایتهای بشمار خود و اعلام نام زندانیان سیاسی اعدام شده واهمه دارد. در طول سالهای اسارت، رفیق فاطمه مدرسی بقیه در ص ۲

هموطنان گرامی! بر اساس خبرهای کاملا موثق، در فروردین ماه امسال، رژیم جنایتکار ج.ا. رفیق فاطمه مدرسی (سیمین فردین) را به جوخه مرگ سپرد. بدینسان به زندگی شیرینی نهدله پایان کلا کرده شد که نشانه بارز ایثار و مقاومت مردمی بود. سال پیش، همزمان با تیرباران رفقا کیومرث زرنشاس و سعید آذرتک، خبر اعدام رفیق فاطمه



شماره ۲۶۱ دوره هشتم، سال پنجم
سه شنبه ۹ خرداد ۱۳۶۸

یادواره

رفیق محمدعلی حسین خانی

در ص ۴

پاسخ ما روشن است

برخی از خوانندگان "نامه مردم" در نامه های خود می پرسند، چرا شعار سرنگون باد جمهوری اسلامی "جای خود را به شعار "سرنگون باد رژیم ولایت فقیه!" داده است. بلافاصله باید گفت هیچگونه جایگاهی شعارها انجام نکرده است، بلکه شعار دوم به شعار نخست افزوده شده است. شعار نخست در برنامه استراتژیک حزب مطرح گردیده و همچنان به قوت خود باقی است. اما، شعار دوم، یک شعار تاکتیکی عمده برای پیشروی در جهت سیاست استراتژیک است.

پنجم دیماه ۶۶ پس از تحلیل همه جانبه اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی ایران و توجه به تحولات نوین در عرصه بین المللی به این نتیجه صحیح و منطقی رسید که شعار "سرنگون باد رژیم ولایت فقیه!" می تواند نقش تجهیز کننده ای در جامعه ایفا کند. برای دستیابی به نتیجه صحیح، این شعار را باید از دو نظر مورد توجه قرار داد:

۱ - از نظر بیگانگتی استبداد مذهبی با روح زمان - اصولا شیوه اداره امور کشور و با کشورداری از طریق اعمال استبداد قرون وسطایی مذهبی در قالب "ولایت فقیه" در جهان امروز غیر ممکن و غیر قابل پذیرش است. چرا؟ برای اینکه اصل "ولایت فقیه" از لحاظ مضمون و ماهیت با پیشرفت اجتماعی در تضاد آشتی ناپذیر قرار دارد. تجربه ده سال گذشته درستی این نظر را به اثبات رسانده است. علت اصلی تسریع رویگردانی توده های میلیونی از رژیم نیز در اینجاستهفته است. کار رسوائی "ولایت فقیه" بجای رسیده که بسیاری از هواداران رژیم آن را زائد می دانند.

۲ - از نظر خصلت بسیجگر شعار - با گذشت زمان رژیم خود نادانسته اصل "ولایت فقیه" را زیر علامت سؤال برده است. در قانون اساسی ج.ا. بقیه در ص ۲

سالروز فتح خرمشهر، سالروز پیروزی مردم، نه رژیم

هیئت دولت سوم خرداد - سالروز آزادی خرمشهر - را "روز مقاومت و پیروزی" نام نهاد. نخست وزیر اعلام کرد که در صورت تصویب مجلس از سال آینده این روز تعطیل رسمی اعلام خواهد شد. پس از آن، در سوم خرداد ماه، مراسمی در "ورزشگاه شهید شیرودی" برگزار شد و هاشمی رفسنجانی از آزادی خرمشهر به عنوان "بهترین نشانه عزم و اراده ملی و جلوه همکاری و همگامی نیروهای مسلح" یاد کرد. وی گفت: فتح خرمشهر دشمن را به "لاک دفاعی" فرو برد. این واقعیتها بر همه مردم روشن است، اما جای شکفتنی است که چطور شده رژیم پس از شش سال به فکر افتاده است که این روز را "روز مقاومت و پیروزی" نامگذاری کند؟ آنها پس از شکستهای مفتضحانه ای که خورد و ناکزیر شد که "چام زهر" آتش پس و پذیرش قطعه نامه ۵۸ را "نوش جان" کند. می توان پرسید: روز مقاومت و پیروزی بجای خود، اما آیا رژیم ج.ا. حاضر است که ۲۷ مرداد، روز پذیرش قطعه نامه ۵۸ را روز شکست مفتضحانه خود بنامد؟ بی تردید رژیم چنین پیشنهادی را نمی پذیرد، اما مردم که خود فاتحان واقعی و شکست دهندگان رژیم اند چنین بقیه در ص ۵

در جهان آزاد

منزل شخص مهاجر سیاسی در انگلستان و آلمان غربی و بلژیک و فرانسه و... وارد می شود؟

ما، تا کنون نامه های زیادی از خوانندگان "نامه مردم" درباره "اینگونه دیدارها" دریافت داشته ایم. خواست ماموران امنیتی، پس از مقدمه چینی "بسیار ساده" است، تعداد مهاجران سیاسی ایران در کشورهای غربی روز بروز افزایش می یابد. بخش قابل توجهی از آنان فعالان وابسته به سازمانهای گوناگون سیاسی بوده یا هستند. از آنجا که ما میل نداریم درگیری و زد و خوردی میان شما مامور امنیتی برای چه منظوری ناگهان به

ماراه پرافتخار شهیدان توده ای را ادامه خواهیم داد!

پاسخ ما روشن ***

گفته می شود که ولی فقیه "باید رهبر جامعه، مرجع و فقیه، مدیر، مدیر، آگاه، هوشیار، عام به زمان و ... باشد. آیا خمینی بعنوان ولی فقیه دارای همه این صفات است؟ وی با نیاست ادامه جنگ تا شکست مفتضحانه، با سوق دادن اقتصاد کشور به نابودی، با گسترش فساد و فقر و بی خانمانی، با تشدید ترور و اختناق و توسل به کشتار جمعی انسانهای بی گناه ... نشان دادند. مدیر است، نه مدیر، نه آگاه، نه هوشیار و نه به وجه احسن "عالم به زمان". او برای پویش دادن عجز خود به تشکیل انواع نهادهای غیرقانونی متوسل شد و برخلاف اصل "ولایت فقیه" اختیارات خود را با به آنها و با به این یا آن فرد سپرد. همه اینها ناقض اصول مورد نظر قانون اساسی ج.ا. بود.

رویدادهای اخیر بیانگر آن است که شعار تاکتیکی عمده "حزب ما در انطاق کامل با واقعیت موجود در جامعه است."

وقتی منتظری از سوی مجلس خبرگان به قائم مقامی خمینی انتخاب شد حتما از نظر انتخاب کنندگان دارای صفات پیش گفته در قانون اساسی بود. سؤال این است: به چه علت طی یک روز رهبر آینده "جامعه" از مقام مرجعیت و قضاوت به سطح یک آخوند عادی تنزل یافت؟ اگر این اصل درباره "منتظری" صادق است، به چه علت درباره "شخص خمینی" نباید صادق باشد؟

چند روز پیش روزنامه "اطلاعات" در ستون "سخن روز" مقاله ای تحت عنوان "رهبری، قانون و واقعیت" منتشر کرد. نویسنده پرسشهای بدون پاسخی را مطرح می کند که جالب است. او می نویسد: "... چه در صدر شورای رهبری و چه بطور کلی برای احراز مقام رهبری فردی، چه کسی در جامعه ما وجود دارد که مصداق و نمونه "فرد واجد شرایط باشد. اگر مرجعیت و قضاوت در سطوح عالی را در نظر بگیریم، برآستی در عرصه "واقعیت، کیست که جامع صلاحیت های مرجعی و فقهی و سیاسی و رهبری باشد؟"

پاسخ این پرسش برخلاف نظر نویسنده نیازی به تئوری بافی ندارد. در جامعه ما هیچ فردی را که شامل کلیه ویژگیهای مندرج در قانون اساسی ج.ا. باشد، نمی توان یافت. یک فرد نمی تواند "فرهنگستان متحرک علوم" باشد. خمینی در سالهای نخست انقلاب با دادن شعارهایی که از خواست مردم ریشه می گرفت و تکیه بر شور انقلابی توده ها توانست هواداری اکثریت مردم را جلب کند. اما عمر محبوبیت وی کوتاه بود اگر امروز از مردم نظرخواهی آزاد شود، وی نمی تواند حتی ده درصد آرا را بدست آورد. بنابراین آن ایام استثنائی بود و هیچگاه تکرار نخواهد شد. ضرورت شکست ناکزیر اصل "ولایت فقیه" هم از اینجا نشأت می گیرد. نمی شود قاعده را بر بنای استثناء گذاشت.

سران رژیم چگونه می خواهند از این روند محتمم جلوگیری کنند؟ از طریق نفی دو صفت اصلی "رهبر" یعنی مرجعیت و قضاوت. حتی نویسنده "اطلاعات" معتقد است که حذف این دو صفت

"اقدام مقبول و مطلوبی" نتواند بود. چرا؟ برای اینکه حذف این توه یعنی نفی اصل "ولایت فقیه".

بدینسان از توشته "اطلاعات" می توان نتیجه گرفت که یک فرد دارای صلاحیت برای جانشینی خمینی را حتی در روز روشن چراغ بدست هم نمی توان پیدا کرد. می ماند شکل "شورائی" آن. در اینجا نیز رژیم با مشکل صدرشورا روبرو می شود. چه کسی باید بر راس شورا قرار گیرد؟ در شرایط تشدید و تعمیق اختلاف میان جناحهای گوناگون برای فتنه کردن حاکمیت، انتخاب فرد مورد قبول از هم اکنون محکوم به شکست است. "اطلاعات" می نویسد: "همین مسئله" اساسی رهبری را اگر با دقت مورد توجه قرار دهیم، به روشنی در خواهیم یافت که طبیعتا شورایی بودن سازگار نیست و اگر باشد معمولا یک امر صوری و تظاهری خواهد بود."

همه دست اندر کاران نگران آینده رژیم معتقدند، مرجع تقلید و فقیهی که بتواند رهبری فردی را بعهده گیرد، وجود ندارد. برخی از آنان بر آنند که رهبری به شکل شورائی هم "امر صوری" است و امکان پذیر نخواهد بود. از این استدلالها فقط یک نتیجه می تواند گرفته شود: "ولایت فقیه" محکوم به زوال است.

سؤال دوم مطرح شده در "اطلاعات" چنین است: "کیست که در طول زمان به دلیل برخی صداقت ها و زود باوربها یا به دلیل دور بودن از واقعیت های اداری و اجرایی و باصطلاح دستی از دور بر آتش داشتن، رفته رفته به سمت و سویی دیگر و در جهت مخالف با مجموعه "نظام و حکومت (حرکت) نکند؟"

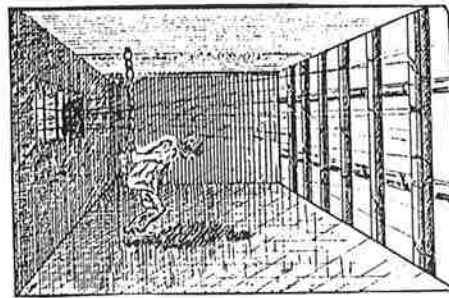
اگر حرکت در "جهت مخالف با مجموعه" نظام" را به کنار بگذاریم، مشابه این سؤال را عینا می توان در مورد شخص خمینی هم پیش کشید. وی که در جهت مخالف وعده های داده شده خود به توده های زحمتکش حرکت کرد و ماهیت واقعی رژیم "ولایت فقیه" را بدون رویختی به معرض نمایش گذارد.

تعلیم کنندگان قانون اساسی ج.ا. هیچ مکانیسمی را برای خلع ید از "ولی فقیه" در نظر نگرفته اند. اینکه مردم حق ندارند تا مرگ خمینی از "رای خود" عدول کنند، از سویی نشانگر خصلت عمیقاً ارتجاعی اصل "ولایت فقیه" است و از سویی دیگر بیانگر ضرورت اولویت دادن به مبارزه با آن از جانب مردم درست به همین سبب نیز ما، شعار تاکتیکی عمده "سرتگون باد رژیم ولایت فقیه" را برای گسترش چارچوب جبهه "نیروهای مخالف رژیم انتخاب کردیم.

"رهبری" در قالب "ولایت فقیه" صرفنظر از شکل آن، اصولا با عقل سلیم منافات دارد. کمیسیون بازنگری قانون اساسی نمی تواند هیچ تغییری در شکل و محتوای این نظام بوجود آورد. اصل "ولایت فقیه" محکوم به زوال است و ما شاهد روند فروپاشی آن هستیم. البته حقانیت و صحت شعار به معنی تحقق خود بخودی آن نیست. باید حول محور این شعار کرد آمد و در جبهه "واحدی علیه دشمن واحد مبارزه کرد. تفرقه میان نیروهای سیاسی اپوزیسیون، باعث تضعیف نهضت ضد رژیم است. آیا برای درک این حقیقت ساده به استدلال بیشتری نیاز است؟

رفیق فاطمه مدرسی ***

همواره تحت شدیدترین شکنجه های جسمی و روانی قرار داشت. او، که بیشتر دیوران زندان خود را در سلولهای انفرادی گذراند، یکی از قهرمانان ایستادگی و مقاومت بود و روحیه قوی و ستیزه گرش از او در زندان چهره ای محبوب و مورد احترام ساخته بود. به همین دلیل حاکمان "شرع" با همه توان کوشیدند تا او را وادار به اعتراف به گناهان ناکرده کنند. این دسیسه کارگر نیافتاد و رفیق فاطمه مدرسی از آرمانهای حزبی و انقلابی اش دفاع کرد. او تا آخرین لحظه و آخرین نفس دشمن زبون را به پوزخند گرفت و در این نبرد نابرابری را در برابر قدرت روحی خود به زانو در آورد. تا اینکه سرانجام حکم اعدام صادر شده به اجرا در آمد.



همزمان با اعدام رفیق فاطمه مدرسی، اخبار گوناگونی از جانب رسانه های خبری و نیز در داخل کشور منتشر شده که گروهی از زندان زندانی، وابسته به نیروهای مختلف سیاسی، از جمله حزب توده ایران، نیز اعدام شده اند و یا خطر مرگ تهدیدشان می کند. موج جدید اعدامها تنها شامل زندانیان سیاسی زن نمی شود، بلکه زندانیان سیاسی مرد را نیز در بر می گیرد. حزب توده ایران دیگر بار به مردم ایران، بویژه همه "نیروهای مترقی و شخصیت های سیاسی، علمی و فرهنگی کشور هشدار می دهد که توطئه های جدیدی در زندانهای ج.ا. در حال تکوین است. ما از همه آزادیخواهان و همه بشردوستان در سراسر جهان استمداد می جوئیم تا برای نجات جان آن بخش از زندانیان سیاسی که هنوز زنده مانده اند بیشترین تلاش خود را بکار برند.

کمیته مرکزی حزب توده ایران خالمه فراموش ناشدنی رفیق فاطمه مدرسی، این زن قهرمان توده ای را گرامی می دارد و شهادت وی را به خانواده گرامی اش، رفقای حزبی و همه دوستان و آشنابانش تسلیت می گوید.

۴ خرداد ۶۸



دروغ بر زندانیان توده ای و دیگر مبارزان انقلابی در بند!

در جهان ***

وجود آید، می‌خواهیم تا با ما همکاری کنید و اطلاعات "کم ارزش و پیش پا افتاده‌ای" را در اختیار ما بگذارید.

البته "خدمت" مهاجر سیاسی‌ای که تن به همکاری بدهد بدون مزد نخواهد بود. مثلاً، در آلمان غربی ۱۸۰۰ مارک ماهانه به اومی پرداخت می‌گردد در کشور دیگری تا کسی در اختیارش می‌گذارد. بالاخره در هر کشوری بفرآخور خدمت و خوش خدمتی مزد می‌دهند. می‌گویند این عمل جاسوسی نیست و فقط جنبه "اطلاعاتی" دارد.

نامه‌هایی که ما از هواداران حزب در این باره گرفته‌ایم، خصلت ضدبشری "ارگانهای جاسوسی" غرب را آنچنان که هست نشان می‌دهد. بدون تردید ما نمی‌توانیم متن نامه‌های هواداران حزب را بعلل گوناگون عیناً کلیشه کنیم. اما،

جاعلین اسکناس و اعدام!؟

"مجمع تشخیص مصلحت نظام" قانون تشدید مجازات جاعلین اسکناس و توزیع کنندگان آن را تصویب و برای اجرا ابلاغ کرد. ایروانی، وزیر اقتصاد و دارائی، در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: "بنا بر ماده" واحده" این قانون هر کس اسکناس رایج داخلی را بالمباشه یا بواسطه جعل کند یا با علم به جعلی بودن، توزیع یا مصرف نماید، چنانچه عضو باشد یا قصد مبارزه با نظام جمهوری اسلامی را داشته باشد، به اعدام محکوم می‌شود" (اطلاعات، ۱۹ اردیبهشت ۶۸).

از این "ماده" واحده" چنین استنباط می‌شود که گویا جعل اسکناس، اگر بصورت فردی انجام شود و یا به قصد "مبارزه با نظام" صورت نگیرد بخودی خود جرم بزرگی نیست. اما تدوین کنندگان شاید ناخود آگاه - یا یک تیر دو نشان زده اند و با تکیه بر موارد فوق در واقع در جستجوی راه گریزی، برای جاعلین اسکناس بوده‌اند تا به کمک "قانون" به موقع خود از مخمصه نجاتشان بدهند. خواننده "ماده" واحده" بی‌اختیار انگشت حیرت به دندان می‌گذرد. آخر جاعلین اسکناس را چه به "مبارزه با نظام"؟ این "بنده‌های خدا" نه تنها قصد مبارزه با نظام ج. ا. را نداشته‌اند و ندارند، بلکه دعاگوی آن هم هستند. زیرا این "نظام" زمینه را برای دزدی و غارتگری و ارتشا و فساد هر چه بی‌بند و بارتر باز کرده است. در کجای دنیا می‌توان به این سادگی و راحتی زیر عیای "ولایت فقیه" پنهان شد و پول پارو کرد؟ بنابراین باید به "مجمع تشخیص مصلحت نظام" و آقای وزیر امور اقتصادی و دارائی المینان داد که خیالتان راحت باشد، از جانب جاعلین اسکناس خلاری، متوجه "نظام" نیست.

دراکوادور

دراکوادور
 بچه‌ها را می‌دزدند.
 رها بندگان ۱۰ دلاری بگیرند
 و فر و شندگان ۵۰۰ دلار دلپ می‌کنند،
 از خانواده‌های پولدار خارجی
 - که اچاقشان کور است
 و جنای کودکی را در آغوشان خالی می‌بینند.
 رها بندگان بچه‌های مردم را می‌دزدند
 تا شکم بچه‌های خودشان را سیر کنند،
 باده دلاری که می‌گیرند.
 و آن مادران
 و آن پدرانی
 که خود رها بندگان فرزند ان خوبینند.
 آ، مردم گرسنه، اکوادور!
 آ، هندوها!
 سیاه‌ها،
 سفیدها،
 آ، بلوچه‌های آفندی، سوخته!
 شما را چه جای داشتن فرزندی،
 وقتی که نمی‌توانید شکم را سیر کنید؟

"س"

نمی‌دهند. اما، آیا همه اینگونه‌اند؟
 نامه‌های رسیده نشانگر آن است که سازمانهای جاسوسی غرب اهمیت زیادی به "کار" در درون سازمانهای سیاسی چپ و از آنجمله حزب توده ایران می‌دهند. گزافه نیست اگر بگوئیم مسائل حزب ما بطور جدی مورد توجه این سازمانهاست. البته این موضوع برای ما تازگی ندارد. مبارزه علیه حزب توده ایران یکی از هسته‌های اصلی فعالیت ساواک را تشکیل می‌داد. این مبارزه که مورد توجه ارباب ساواک، یعنی "سیا" بود، تنها به دستگیری و زندان و شکنجه پایان نمی‌یافت. یکی از آرزوهای ساواک، ایجاد حزب توده ایرانی بود که رهبری آن را بر گردیدگان آن سازمان جاسوسی تشکیل دهند. ساواک نتوانست به این نقشه "شیطانی" تحقق بخشد. اما، این نقشه همراه با بخش ویژه ضدتوده‌ای ساواک نخست به ساختمان نخست وزیری و سپس به "وزارت اطلاعات" ج. ا. منتقل شد. روشن است که روابط بین "سیا" و "موساد" و دیگر سازمانهای جاسوسی امپریالیستی با "ساواک" امروز

ALLIED FORCES COORDINATING COMMITTEE
 BUNDES REGIONAL OFFICE
 KOORDINIERUNGS-AUSSCHUSS
 FÜR DIE ALLIIERTEN STREITKRÄFTE
 ZWEIFELSTELLE MÜNCHEN

NAME: _____ AFCC NR: _____
 ADRESSE: _____

MIT BESUCH EINVERSTANDEN: JA () WEIN ()


GEMÜNSCHTER ANREISESTAG: _____

GEMÜNSCHTES VERKEHRSMITTEL: BAHN () PRIVATAUTO ()

WIRD BAHNKARTE IM VORRAUS BENÖTIGT: JA () WEIN ()

DAUER IHRES BESUCHES: _____ TAGE

An den
 Koordinierungsausschuss für die
 alliierten Streitkräfte
 Zweifelstelle München
 Postfach 14 03 08
 8000 München 5

Beachtungsvoll,


نیز با اشکال و شبهه‌های دیگر با "وزارت اطلاعات" ج. ا. برقرار است. بطور مشخص، همانطور که قبلاً افشا گردید "سیا" در زمینه‌سازی، پرورش به حزب توده ایران دست داشت و معلوم است که تلاش برای نفوذ در حزب نیز به روال گذشته بخشی از برنامه‌های "سیا" و دیگر سازمانهای جاسوسی امپریالیستی است.
 در پایان باید افزود، اینکه "وزارت اطلاعات" در مقابله با دگراندیشان از حربه "جاسوسی و ترور و اختناق به میزان وسیع استفاده می‌کند، یک امر آشکار است. رژیم ج. ا. آشکارا اعلامیه "حقوق بشر را لگدمال می‌کند. اما رهبران "جهان آزاد" که اینهمه درباره "حقوق بشر و ضرورت مراعات آن سخن پراکنی می‌کنند، به چه علت عادی‌ترین این حقوق، یعنی حق مهاجر سیاسی را زیر پا می‌گذارند؟ برای اینکه دود گفتی چون نیم کردار نیست. برای اینکه فاصله "میان گفتار و کردارشان از زمین تا آسمان است.
 ما، این عمل ارگانهای جاسوسی "جهان آزاد" را قویاً محکوم می‌کنیم. باید به این اعمال ضدبشری پایان داد. و عقیقه "مهاجران سیاسی است که با اتحاد و یگانگی علیه توطئه‌های ارگانهای جاسوسی مبارزه کنند. "نامه" مردم" صفحات خود را برای افشا این توطئه‌ها در اختیار خوانندگان می‌گذارد.

می‌توانیم، مثلاً نامه‌ای را که نهاد ویژه آمریکایی و با ارتشهای آمریکا و انگلیس و فرانسه و غیره به برخی از هواداران حزب فرستاده‌اند کلیشه کنیم. تعداد اینگونه نامه‌ها بسیار است. همه، از سازمانهای جاسوسی آلمان غربی گرفته تا ارگانهای جاسوسی آمریکا و غیره درصدد تنگنار انسانها هستند. در این نامه‌ها وعده "پرداخت هزینه سفر و اقامت ۵۰۰۰۰ دلار برای پرسش و پاسخ نیز داده می‌شود.
 دوستی در نامه خود می‌نویسند، چندی پیش فردی که خود را ماموریک موسسه "خبریه معرفی کرد به خانه ام مراجعه کرد. بعدها پس از تحقیق فهمیدم که او، کارمند آن موسسه نبوده است. آنها میزان درآمد را می‌پرسند و سپس شخص مورد نظر را برای مذاکره دعوت می‌کنند.
 "ماموران امنیتی" درباره "همه" سازمانهای سیاسی ایران اطلاعات می‌خواهند و در مقابل وعده دادن پول و یا پیدا کردن کار پر درآمد می‌دهند.
 کوتاه سخن، منادیان حقوق بشر در "جهان آزاد" با استفاده از وضع فلاکت بار عده "زیادی از مهاجران سیاسی می‌کشند تا انسانهای مبارز را به منجذاب جاسوسی و خود فروشی سوق دهند. خوشبختانه باید گفت، اکثر مهاجران سیاسی که زندگی خود را وقف مبارزه در راه آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی کرده‌اند، هیچگاه تن به این فضاخت

یادواره رفیق محمدعلی حسین خانی

دیگر و مطرح ساختن خواست‌های برحق زندانیان پیشقدم بودند. رفیق حسین خانی در کمیته مشترک مصمم بود که در دادگشای از حزب دفاع کند و احتمال می‌داد که او را اعدام کنند. با این وجود روحیه بسیار بالای خود را حفظ می‌کرد. او در برخورد با مسائل بسیار منطقی و خونسرد بود و با وجود جوانی‌اش از معلومات تئوریک خوبی نیز برخوردار بود. او همواره شاد و شوخ طبع بود و سعی می‌کرد به طرق گوناگون همبندان خود را شاد و امیدوار نگه دارد.

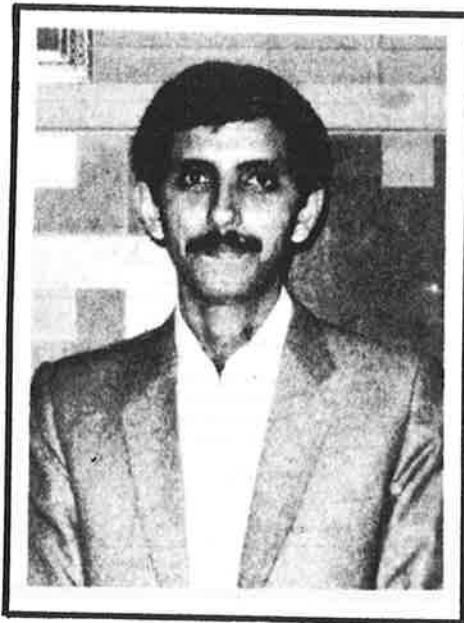
رفیق دیگری درباره رفیق محمد می‌نویسد: "محمد مدت‌های طولانی را در سلول‌های انفرادی بسر برد و در جریان اعتصابات زندان از زندانیان بسیار فعال بود. خبر شهادت رفیق غلامحسین قناعتی (این رفیق با محمد رابطه خویشاوندی و رفاقت استوار داشت) در اول آذرماه ۶۲ در زیر شکنجه بویژه عزم رفیق محمد را به پایداری بازم پرشورتر در مقابل دشمن جزم‌تر ساخت."

سرانجام برای رفیق روز واپسین تصمیم گیری و انتخاب فرارسید: ندادن به زندگی خفت بار یا مرگ افتخار آمیز. و رفیق محمدعلی حسین خانی کارگر، در سی سالگی مرگ را انتخاب کرد تا به هستی پر بار و زندگی انسانی خود معنا بخشد و سهم خود آینده را با عطر یاد و اندیشه‌هایش سرشار سازد.

از رفیق محمد پرسی بنام کیوان بیادگار مانده است که هنگام بازداشت پدر هنوز متولد نشده بود.

یادش جاودان باد.

از ویژگی‌های رفیق آن بود که هیچگاه حتی در سخت‌ترین شرایط، سرزندگی و روحیه شاد و منطقی و شجاعت خود را از دست نمی‌داد. یکی از رفقای که در "کمیته مشترک" و "زندان اولین" با او همسفر و همبند بوده است، درباره روحیه قهرمانانه‌اش در آن روزها چنین می‌نویسد: "او انسانی بسیار با روحیه، منطقی و شجاع بود... او و محمد رجالی‌فر از دوستان قدیمی و نزدیک یکدیگر بودند که این ارتباط و نزدیکی آنها در داخل زندان نیز، در تمام مدت بازداشت و زندان ادامه داشت. آنها هر دو در داخل زندان در دفاع از مشی حزب، روحیه دادن به زندانیان



رفیق محمدعلی حسین خانی کارگر، یکی از چهره‌های مقاوم و خوشنام توده‌ای، یکی از میهن‌دوستان و انترناسیونالیست‌های پیگیر و شجاع و یکی از شهدای بخون خفته فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی ایران است.

رفیق حسین خانی در سال ۱۳۳۷ در یک خانواده کارگری در اهواز چشم به جهان گشود. پدرش نفتگر بود. بالیدن در جامعه عقب مانده‌ای که برای کارگران و زحمتکشان و خانواده‌های آنها جز فقر و محرومیت و تیره‌روزی‌ها آوردی ندارد، در او انگیزه‌های نیرومند مبارزه علیه نظام پیدادگرو ستم پیشه سرمایه‌داری را بیدار کرد. محمد در هر بار مراجعه به خاطرات، دیده‌ها و شنیده‌های دوران کودکی و نوجوانی، تصویر تکانه‌مندانه‌ای از ستمی را که بر توده‌های رنج در جامعه طبقاتی می‌رود، بدست می‌داد و با این تصویر گویی می‌خواست، سرچشمه‌های شور و ایمان خود به راهی که برگزیده و آن را بدون تزلزل و تردید تا به آخر پیمود را به تماشاگذارد. او در جوانی با مطالعه پیگیر و پرورش خصائل و ویژگی‌های برجسته اخلاقی و انسانی که داشت بحکم آگاهی، به زمره دوستان حزب توده ایران و سپس به سازمان نوید پیوست و دوشادوش رفقای همانند حیدر مهرگان، شاهرخ جهانگیری و سعید آذرنک به افشاندن بذر اندیشه‌های حزب در میان توده‌ها پرداخت.

پس از پیروزی انقلاب، رفیق محمد به عنوان عضو شبکه مخفی حزب فعالیت پر دامنه خود را آغاز کرد. رفیق محمد که فارغ‌التحصیل رشته مدیریت حسابداری دانشگاه تهران بود، با سمت مدیر مالی کارخانه کاشی سعدی تهران کار می‌کرد، در عین حال او بگونه‌ای خستگی‌ناپذیر و با بسیج همه نیروی فکری و استعداد سازمانگری و با مایه گذاردن از شجاعت خاص خود همواره تلاش می‌ورزید به حزب یاری رساند.

سرانجام رفیق محمدعلی حسین خانی در ۷ اردیبهشت‌ماه ۶۲ بازداشت و راهی شکنجه‌گاه‌های قرون وسطایی رژیم شد. او زیر شکنجه‌های هراسناک جسمی و روحی قرار گرفت، ولی از این آزمایشگاه سهمگین ایمان و وفاداری به خلق و آرمان سربلند بیرون آمد. خیلی زود به عنوان یکی از چهره‌های مقاوم زندان شناخته شد. یکی

فدراسیون سندیکائی جهانی محکوم می‌کند

کشتار جمعی زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی که در جریان آن از جمله گروهی از رهبران برجسته، جنبش کارگری و سندیکایی میهن ما جان باختند، موجی از ابراز انزجار نسبت به تبهکاری رژیم خونریز خمینی و همبستگی با مردم ایران را برانگیخت. از آن میان، "فدراسیون جهانی سندیکایی" در پی دریافت اخبار مربوط به این کشتار، مراتب خشم و نفرت خود را نسبت به آفرینندگان این فاجعه اعلام داشت.

"فلاش"، "خبرنامه"، "فدراسیون جهانی سندیکایی"، با انتشار مالمی، اقدام به چاپ عکس و زندگینامه "رفیق دکتر حسین جودت، بعنوان یک دانشمند و رهبر جنبش سندیکایی ایرانی، کرد و نوشت:

"فدراسیون جهانی سندیکایی مرگ قتل‌عام رژیم را که پایمال سازی آشکار حقوق اساسی انسان، تصریح شده در اعلامیه حقوق بشر و مقالات نام‌های سازمان بین‌المللی کار، است را پشت محکوم می‌کند."

جاوید باد خاطره تابناک

شهیدان راه

آزادی، استقلال،

عدالت اجتماعی و صلح!

Flashes FROM THE TRADE UNIONS

Dr. H. Djodat, eminent scientist and well-known leader in the Iranian trade union movement killed in prison

It was a great shock to the workers and people of Iran to learn of the death in prison of this great scientist and leader of the Iranian trade union movement. Dr. Djodat was born on 10 May 1910. He completed his primary, secondary and university studies with excellent results. He received a State doctorate from Sorbonne University in Paris. On this return home, he was appointed Professor at the polytechnic faculty in Teheran, as a physician. During the Second World War, and after the departure of Reza Shah into exile, progressive and fascist forces built up their action, and the trade union movement saw unprecedented growth. Doctor Djodat, a member of the Central Committee of the Tudeh Party of Iran (TPI), became a member of the leadership of the United Central Council of Workers' Union of Iran. In 1953, following a military coup d'état supported by the CIA, Doctor Djodat was arrested together with other members of the CC of the TPI and trade union leaders. They were sentenced to 10 years imprisonment for their beliefs. One and a half years later, Dr. Djodat and several members of the CC of the TPI escaped from prison. Three and left the country. In the revolution in February 1979, during the general strike, Dr. Djodat returned to Teheran, where he then led the trade union movement, as a member of the TPI leadership and of the TPI Political Bureau. In 1982, during the black terror, he was once again arrested with other members of the TPI and thousands of trade union activists. Five years later, he was executed in the prison in Evjeh, along with other leaders of the TPI and the trade union activists. The WFTU strongly condemns the wave of genocide by the regime, which is in blatant violation of elementary human rights, as stipulated in the Universal Declaration of Human Rights and the ILO Conventions on the freedom of association.

سالروز فتح خرمشهر * * *

روزی را فراموش نخواهند کرد. یعنی دو روز را جشن می‌گیرند: سوم خرداد، روز شکست دشمن متجاوز خارجی و ۲۷ مرداد روز شکست دشمن جنگ طلب داخلی.

هاشمی رفسنجانی در سخنرانی خود در "ورزشگاه شهید شیرودی" به صرف خود و رژیم جنایتکار "ولایت فقیه" ندید که حق مطلب را ادا کند و علل خیزیدن دشمن به "لاک دفاعی" در جریان آزادسازی خرمشهر را برشمارد. زیرا در صورت پایبندی به شرافت اخلاقی (که البته از او و امثال او نباید انتظار داشت) ناکزیر می‌شد از خلاقیت سازماندهی و قهرمانی‌های سردارانی چون رفقا ناخدا افضلی و سرهنگ کبیری که پیشاپیش نیروهای مسلح زمینه عقب‌نشینی دشمن متجاوز از مرزهای کشور را فراهم ساختند و مهمترین نقش را در آزادی خرمشهر ایفا کردند، یاد کند. حزب توده ایران - هنگامی که رژیم جنایتکار ج.ا. ده‌ها نفر از افسران و مسئولان نظامی توده‌ای را به جوخه تیرباران سپرده بود - واقعیت را از زبان یکی از نزدیکترین همکاران رفیق ناخدا افضلی (که به موقع توانسته بود خود را از چنگ رژیم نجات دهد) چنین نقل کرد: "در اثر فداکاری‌ها و جانفشانی‌های رفقا و دوستان نزدیک افضلی در جبهه بود که پایه پیروزی خرمشهر ریخته شد. در پیروزی خرمشهر نقش تعیین‌کننده با ناخدا افضلی و سرهنگ کبیری، رفیق هم‌زمش بود. درباره نقش بزرگ نیروی دریایی در آزادسازی خرمشهر باید گفت: افضلی دوبار تکاوران، فایق‌ها و ملوانان را بسیج کرد. آنها از رودخانه عبور داده شدند و با فداکاری‌های بسیار موفق به آزادی خرمشهر گردیدند. هرچه درباره نقش نیروی دریایی و نقش ناخدا افضلی در جریان آزادسازی خرمشهر بگوئیم، کم گفته‌ایم." او در این عملیات شخصاً شرکت داشت، زیرا معتقد بود: "من باید پیشقدم باشم. من باید جلو باشم و اگر قرار است کسی شکسته شود، این باید من باشم" (دنیاء، شماره ۱۳۶۴).

حال این پرسش پیش می‌آید، رژیم ج.ا. که پس از آزاد شدن خرمشهر می‌دانست دشمن در "لاک دفاعی" فرو رفته است، چرا در آن زمان از موضع قدرت بر سر میز مذاکره نشست، بلکه جنگ را ادامه داد و سرانجام پس از شش سال و دو ماه - و این بار کاملاً از موضع ضعف - آتش بس را پذیرفت و حاضر شد پشت میز مذاکره بنشیند؟ در آن زمان حتی گفته می‌شد که برخی کشورهای عربی حاضر شده بودند تا میزان سی میلیارد دلار به کشور ما گرامت بپردازند. رژیم ج.ا. نه تنها چنین رقم هنگفتی را از دست داد، بلکه به قصد صدور انقلاب، هوس تجاوز به خاک کشور همسایه به سرش زد و در این راستا که به شکست محتوم می‌انجامید، زبان‌های جانی و مالی جبران‌ناپذیری به کشور ستمزده ما وارد ساخت. زبان‌هایی که به قول یکی از نویسندگان

"اطلاعات" برابر با ۱۴ سال درآمد نفت کشور ماست. علاوه بر آن، رژیم در عمل ثابت کرد که شعارهایش ذهنی است و با واقعیت زمان و مکان تطبیق نمی‌کند. رژیم به هیچکدام از هدف‌هایی که روی آن تبلیغ کرده بود، همانند "سقوط رژیم صدام حسین" و "فتح قدس از راه کربلا"، "اعدام و مجازات متجاوز و دریافت گرامت" و غیره دست نیافت.

پس از آزاد شدن خرمشهر و اعلام آمادگی عراق به بازگشت به مرزهای بین‌المللی و حل اختلافات، حزب ما با تحلیل مشخص اوضاع به این نتیجه رسید که ادامه جنگ به زیان کشور است و خواستار پایان دادن به آن شد. حزب بخوبی می‌دانست که پیروزی نظامی در جنگ غیر ممکن است. توده‌ای‌ها و همراه با آنها رفقای اکثریتی و بسیاری از دیگر نیروهای سیاسی شعار ضرورت پایان دادن به جنگ و حل اختلافات از طریق مذاکره را به میان توده‌ها بردند. نظامیان توده‌ای در ارتش روی این خواست ایستادند. منجمه سرهنگ عطاریان که از محبوبیت خاصی در ارتش برخوردار بود، در سخنرانی صبحگاهی خود رسماً اعلام کرد که ادامه جنگ به زیان انقلاب است و باید از موضع قدرت به صلح دست یافت. بازتاب تحلیل‌ها و تبلیغات ضد جنگ این شد که موسوی اردبیلی در سخنرانی نماز جمعه‌اش حزب را مورد حمله قرار دهد. وی گفت: "حزب توده (ایران) ... وقتی مسئله جنگ به مرحله حساس خود رسید، تحلیل خود را داد و زهر خود را ریخت و با اربابش (!!) همصدا شد." (اطلاعات، ۲ مرداد ۶۸). در آن زمان رژیم بنا به سرشت ماجراجویانه‌اش بجای پذیرش واقعیت، یورش بهیمی به حزب ما را آغاز کرد و سپس تمام نیروهای را که خواهان صلح بودند مورد حمله قرار داد و به سیاه‌چال‌ها افکند. در راستای این یورش‌های خائنانه قهرمانانی چون افضلی، کبیری و عطاریان نیز با اتهامات واهی در برابر جوخه تیرباران قرار گرفتند. اما شش سال بعد، پس از شکست مفتضحانه جنگ برای "صدور انقلاب"، همان موسوی اردبیلی به حماقت بزرگ خود و دیگر گردانندگان رژیم اعتراف کرد و در یک مصاحبه مطبوعاتی از جمله گفت: "مثلاً درباره جنگ ... می‌دانید که ما دو گروه داریم. یکی گروهی که معتقدند ما جنگ را تا اینجا که ادامه داده‌ایم باید ادامه می‌دادیم. و من جزء آنهایی هستم که معتقدند ای کاش ما جنگ را در فتح خرمشهر متوقف می‌کردیم ..." (اطلاعات، ۱۹ بهمن ۶۷).

در اینکه روز آزادی خرمشهر، روز پیروزی و مقاومت خلق ماست، جای هیچ تردیدی نیست. اما رژیم جنایتکار ج.ا. این پیروزی را به شکست قطعی تبدیل ساخت. خمینی و پیروان جنگ طلبش بیش از شش سال صدها هزارتن از جوانان و نوجوانان میهن ما را چون هیبه‌ای به تنور جنگ انداختند. میلیون‌ها نفر آواره و بی‌سرپناه شدند و امروز نیز هستند. شمار بیکاران به سرعت سرسام‌آوری بالا رفت. تولیدات صنعتی و کشاورزی لطعات

جبران‌ناپذیری دید. بودجه‌های هنگفتی که می‌بایست صرف بهسازی کشور و بهبود وضع زندگی مردم و توسعه بهداشت و فرهنگ و پیشرفت اجتماعی می‌شد، به خرید آلات و افزار نظامی اختصاص یافت که یا در جنگ نابود شد و یا به چنگ رژیم حاکم بر عراق افتاد. هدیه ۱۲۰ دستگاه تانک "چیفتن" غنیمت‌گرفته شده از ایران از جانب رژیم عراق به رژیم اردن نمونه‌ای از واقعیت یاد شده است. علاوه بر این مردم با بمباران و موشک‌بارانی به شهرها و روستاها و نابودی بخش عظیمی از سرمایه‌های مادی کشور را نمی‌توانند فراموش کنند. آیا رژیمی که عامل اصلی همه این خسارات و نابسامانی‌ها بوده اینک حق دارد که سالروز آزادی خرمشهر را روز پیروزی و مقاومت بنامد؟ بی‌تردید نه. سوم خرداد، سالروز پیروزی و مقاومت مردم است، نه رژیمی که به مردم خیانت کرد و پیروزی را به ضد پیروزی تبدیل ساخت. رژیم می‌خواهد با تبلیغات خود نظرها را از سیاست خائنانه خود و پی‌آمدهای بیش از شش سال ادامه بیپرده جنگ منحرف سازد. چنین رژیم جنایتکاری باید در دادگاه خلق محاکمه شود و بیگمان آن روز فرا خواهد رسید.

در روزنامه‌های مجاز

۵/۱ میلیون نوزاد ول معطل

رئیس "سازمان بهزیستی کشور" در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: "در حال حاضر بیش از ۱۰۰ هزار کودک در سطح کشور از خدمات مهدهای کودک سازمان بهزیستی استفاده می‌کنند." وی در همین مصاحبه اعلام داشت: "در ایران سالانه بیش از دو میلیون نوزاد به دنیا می‌آیند." اگر بنا را بر این بگذاریم که کودکان یک تا سه ساله باید به مهد کودک بروند، بر اساس آمار فوق سالانه بیش از ۶ میلیون کودک مشمول این امر می‌شوند، در حالیکه فقط صد هزار کودک از چنین امکاناتی برخوردارند. یعنی بیش از ۵/۸ میلیون دیتار ول معطل‌اند.

دروغ سال

هر ساله همزمان با سیزده بدر دروغ سال یا "دروغ سیزده" هم گفته می‌شد. امسال این دروغ سیزده روز دیرتر، یعنی در ۲۶ فروردین گفته شد.

"ستاد بسیج اقتصادی" در پی هر روز شایعاتی مبنی بر افزایش قیمت روغن نباتی اعلام کرد: "در روال توزیع روغن نباتی و قیمت دولتی آن هیچ تغییری ایجاد نشده است و روغن نباتی مثل گذشته با قیمت هر ۴/۵ کیلو ۲۹۵ ریال عرضه خواهد شد."

"حق اذن دخول"

"اطلاعات" ۳۰ فروردین ۶۸ می‌نویسد: "تازه کسانی بدون هیچ کار مهمی در مدخل ورودی فلان چش می‌ایستند و پلورستی حق اذن دخول می‌گیرند و در هر روز فقط یک میلیون تومان از این ناحیه دریافت می‌نمایند."

به مامی نویسند

عیدی بی عیدی

در روزهای آخر سال ۶۷، کارگران و کارمندان پالایشگاه تهران در اعتراض به سیاست امسال دولت، در رابطه با عیدی کارمندان، دست از کار کشیده و در جریان دیدار با وزیر نفت اعتراض خود به میزان و نحوه پرداخت عیدی امسال را (که از سال قبل نیز بدتر بود) به اطلاع او رساندند. روز بعد (۲۸ اسفند) موسی، نخست وزیر، برای خواباندن اعتراض کارگران در محل پالایشگاه برای کارکنان سخنرانی کرد. سخنان وی با واکنش شدید آنان روبرو شد. کارگران و کارمندان پالایشگاه می گفتند که وزارت نفت که منبع درآمد ارزی کشور است، چرا با کارگران و کارمندان خود اینطور رفتار می کند و از دادن عیدی، حتی به میزان سالهای قبل، خودداری می ورزد؟ به قرار اطلاع، نخست وزیر نیز نتوانست سیاست دولت در زمینه مسائل کارگری و عیدی کارگران و کارمندان دولت را توجیه کند و این امر ناراضی کارکنان پالایشگاه را بیشتر کرده است.

تحصن کارگران در کارخانه ارج

حدود ۶۰۰ نفر از کارگران کارخانه ارج که بطور موقت به "صنایع نظامی" منتقل شده بودند، پس از اتمام دوره ماموریتشان خواستار بازگشت به محل کار خود شدند. آنان بدین منظور طوماری تهیه و در اختیار مدیریت کارخانه فرار دادند. مدیریت به عوض رسیدگی به خواست برحق کارگران، سعی کرد تا با عوامفریبی و وعده های توخالی آنان را به بازگشت به "سازمان صنایع نظامی" ترغیب کند. اما این امر با مخالفت کارگران روبرو شد. مزاجات مکرر به وزارت کار و وزیر مربوطه نتیجه ای نداد. در نتیجه اوائل اسفند سال گذشته، کارگران برای رسیدگی به خواست هایشان در مقابل نخست وزیر اجتماع کردند. یکی از کارکنان نخست وزیر پس از مذاکره با نمایندگان کارگران قول داد که به خواست آنان رسیدگی خواهد شد. اما پس از گذشت مدتی معلوم شد که از این "امامزاده" هم معجزه ای روی نخواهد داد.

بالاخره کارگران پس از ناامید شدن از همه مزاج و مسئولین، جلوی در کارخانه اجتماع کردند و پس از ورود به محوطه، مدیر و تعدادی از مسئولین شرکت را به گروگان گرفتند. ساعتی بعد تعدادی از مامورین کمیته وارد محوطه کارخانه شدند و کارگران را به خانه اعمال "غیر قانونی" فرا خواندند. کارگران نیز در مقابل به توضیح و ضم اسفناک زندگی خود پرداختند. بطوری که تعدادی از پاسداران تحت تاثیر قرار گرفته و با آنان ابراز همدردی می کردند. پس از مذاکرات طولانی و با وعده رسیدگی سریع به مسئله، کارگران محوطه

کارخانه را ترک کردند. صبح فردای آن روز کارگران از نود حیاط شرکت جمع شدند. مذاکرات میان کارگران از یک سو و مدیریت و مسئولین کمیته از سوی دیگر تا پاسی از شب ادامه پیدا کرد. پس از تاریک شدن هوا گروه کثیری از نیروهای سرکوبگر رژیم (وابسته به نیروهای "ضد شورش") به کارگران متحصن حمله ور شدند. در جریان این حمله تعدادی از کارگران زخمی و عده کثیری با زداشت شدند.

در کمیته به کارگران با زداشت شده گفته شد که حقوق عقب افتاده آنها پرداخت خواهد گردید. اما آنها در مقابل باید تا پس از عید منتظر بمانند و از هر تصمیمی که مسئولین اتخاذ کردند، اطاعت کنند. فردای آن روز کارگران پس از دریافت حقوق عقب افتاده محل کارخانه را ترک کردند. در پایان باید به این واقعیت اشاره کرد که حرکت اعتراضی کارگران که بیش از چند هفته باول کشید - نقش مهمی در ارتقا آگاهی آنان و شناخت سیمای رژیم "ولایت فقیه" داشت.

از خودرو خبری نیست

اواسط اسفند سال گذشته، عده ای از برندگان مینی بوس، وانت، سواری و... که پس از گذشت بیش از چهار سال هنوز خودرو خود را تحویل نگرفته بودند، به همراه زن و فرزندان خود در مقابل وزارت صنایع سنگین تجمع کرده و از دولت خواستند تا به وعده و وعیدهای خود در زمینه تحویل خودرو به متقاضیان عمل کنند. آنان علیه وزیر صنایع سنگین شعاری دادند. پاسداران کمیته پس از اخطارهای شفاهی جمعیت را متفرق می کنند.

"مسابقات سراسری" به حساب

دانشجویان دختر

اواسط اسفند سال گذشته در خوابگاه دانشجویان دختر دانشکته تهریز از سوی انجمن اسلامی و مسئولین اعلام شد که دانشجویان باید اطاقهای خود را تا روز ۱۸ اسفند جهت استفاده تربیت بدنی به منظور اقامت ورزشکاران شرکت کننده در مسابقات سراسری، تخلیه کنند. دانشجویان دختر به شدت به این تصمیم اعتراض کرده، می گویند. در شرایطی که هنوز کلاسهای درس جریان دارد پس ما در کجا زندگی کنیم و اگر کمبود جا داریم چرا ورزشکاران را دعوت می کنید؟ تلاش انجمن اسلامی به نتیجه ای نمی رسد و وعده گرفتن مرخصی برای دانشجویان دختر نیز مورد قبول آنان قرار نمی گیرد. تا روز ۲۴ اسفند که کلاسها دایر بود دانشجویان حاضر به تخلیه خوابگاه نشدند. بالاخره پس از این روز ماموران رژیم به داخل خوابگاه می ریزند، در اطاقهای تخلیه شده را می شکنند و وسایل دانشجویان را به انبار خوابگاه منتقل می کنند.

پس از خلع منتظری

به دنبال خلع آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری، در شهرهای اصفهان، نجف آباد و شهر

کرد ناآرامی هایی به وجود آمد. در نجف آباد به دنبال اعلام خبر، مردم به خیابانها ریخته و به مرکز سپاه پاسداران حمله کردند. همزمان با اشغال سپاه که تقریباً بدون مقاومت جدی صورت گرفت، عده ای از پاسداران طرفدار رژیم سلاح های موجود در انبارها را خارج کردند تا بدست مردم نیفتند. بدنبال آن مردم با شعارهای ضد رژیم به دادگاه انقلاب حمله کردند. در جریان این حمله فرمانداری به آتش کشیده شد. در مقابل فرمانداری ماموران رژیم بطرف مردم تیراندازی کردند که در این میان تعدادی کشته شدند. این صحنه در مقابل دادگاه انقلاب نیز تکرار شد. در پی این رویدادها شهر تا چند روز ناآرام بود، بطوری که از اصفهان گروههای کوماندویی ویژه جهت سرکوب اعزام شدند. از تهران نیز به منتظری فشار آوردند که صدای اعتراض مردم را خاموش کند. در همین رابطه منتظری به "دری نجف آبادی" ماموریت داد تا پیام او را به مردم نجف آباد برساند. او در این پیام مردم را به آرامش و صبر دعوت کرده بود. در حوزه علمیه اصفهان نیز طلاب طرفدار منتظری به خلع او اعتراض کردند.

در شهر کرد اعتراض به این امر شکل تظاهرات به خود گرفت. در قم نیز بلافاصله پس از اعلام خلع منتظری، پاسداران تهبان "بیت" او را حمله آوری کردند.

اعتراض مردم چان به لب رسیده

روز سیزده بدر در پارک ملت که جمعیت زیادی در آن جمع شده بودند، بین مردم و پاسدارانی که رفتار مردم را زیر نظر داشتند و در نحوه تفریح آنان دخالت می کردند، مشاجرات و درگیری هایی بوجود آمد که در جریان آن مردم از نقاط مختلف پارک به محل درگیریها هجوم آوردند و به تظاهرات پرداختند. در جریان این تظاهرات مردم و بویژه جوانان شعارهای ضد رژیم از جمله "مرگ بر پاسدار" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" می دادند. شبیه این تظاهرات در همان روز در پارک ساعتی نیز روی داد.

امام جمعه تبریاکی

اوایل امسال یکی از ماموران دفتر امام جمعه همدان هنگام تهیه تبریاکی و سایر مواد مخدر برای امام جمعه توسط ماموران شهر بانی بازداشت می شود. در پرسش از او معلوم می شود که وی این مواد را برای امام جمعه تهیه کرده است. در تماس شهر بانی با امام جمعه این مطالب تأیید می گردد. در پی این، شهر بانی موضوع را به کمیته مبارزه با مواد مخدر اطلاع می دهد. کمیته نیز پس از تماس مجدد با دفتر امام جمعه و تأیید دوباره امر از جانب او شدیداً به امام جمعه ایراد می گیرد که چرا در حالیکه ما با مواد مخدر مبارزه می کنیم، شما که التوی مردم هستید، به چنین کاری دست می زنید. این روزها مردم با نقل این جریان امام جمعه را به باد تسخیر می گیرند و می گویند ما امام جمعه تبریاکی نمی خواهیم، کوهی از مواد اران رژیم و ماموران کمیته که بیش از این در نماز جمعه شرکت می کردند، دزینی اطلاع از این ماجرا، مراسم نماز جمعه را تحریم کرده اند.

مبارزه بایسواد

یامبارزه بازحمتکشان؟

"نهضت سواد آموزی" اعلام کرده است که "بر اساس برنامه ۳۰ ساله، تا پایان سال ۱۳۶۸ در سازمانهای دولتی دیگر هیچ فردی بیسواد وجود نخواهد داشت. در این زمینه دولت به‌شماره ای برای موسسات تحت پوشش خود فرستاده و آنها را "موظف" کرده است تا پایان امسال همه کارکنان بی‌سواد خود را بسواد کنند. وزارت کار هم از سوی خود اعلام کرده است که این به‌شماره برای بخش خصوصی نیز "لازم الاجراست" و اگر آن را اجرا نکند باید در انتظار محدود شدن خدماتی شود که دولت در اختیارش می‌گذارد. خلاصه مطالب اینکه از آغاز سال ۱۳۶۹، در کشوری که بر پایه ۴۰ درصد اهالی آن بی‌سواد هستند، بکارگرفتن افرادی بی‌سواد چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی ممنوع است!

با توجه به اینکه بنا بر آمار رسمی جمعیت فعال ایران اعم از زن و مرد ۲۶ درصد است و با در نظر داشتن این واقعیت که در میان ساکنان روستاها و حاشیه‌نشینان شهرهای بزرگ اکثریت قاطع بایبی‌سوادان است و در مناطق محروم کشور این رقم گاه از مرز ۹۰ درصد هم می‌گذرد، روشن می‌گردد که صدور چنین به‌شماره‌هایی بالقوه به معنای صدور فرمان نابودی برای توده‌های گسترده‌ای از کارگران و زحمتکشان فروشنده نیروی کار است.

انسان زنده، چه مرد چه زن، چه باسواد و چه بی‌سواد، نیاز به ملزومات زندگی دارد و باید شکم خود و خانواده‌اش را سیر کند. ممکن است دولت ادعا کند که صدور این به‌شماره به منظور تسریع در امر سواد آموزی انجام گرفته است. اما باید پاسخ داد که سواد آموزی در همه نقاط دنیا راههای آزموده شده و جا افتاده خود را دارد که بویژه در کشورهای سوسیالیستی تسریع خود را به اثبات رسانده است. در دسترس بودن امکانات آموزش رایگان و همگانی و اجرای قانون تعلیمات اجباری که اجازه ندهد حتی پدر و مادرها جلوی رفتن کودکان خود به مدرسه را بگیرند، یکنه شیوه منافی برای ریشه‌کن کردن بی‌سوادی و بالا بردن سطح عمومی فرهنگ و دانش در جامعه است. در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی اینک تحصیلات ۱۰ ساله بصورت اجباری در آمده است و دیگر فقط داشتن سواد خواندن و نوشتن را کافی نمی‌دانند.

البته تدارک زمینه‌های لازم برای تحقق آموزش رایگان و همگانی پیوند ناگسستنی با نظام حاکم و میزان پیشرفت اقتصادی و اجتماعی در هر کشوری دارد و ممکن نیست که در یک کشور عقب افتاده مانند جمهوری اسلامی، یک شبکه آموزشی امروزین همگانی و فراگیر بوجود آید. یک لجنه نیز نباید فراموش کرد که نظام جمهوری اسلامی نهادی ساینه "سواد آموزی" است که وجود در جامعه ایران می‌تواند پابرجا بماند و بنا بر این نفعی در بسواد کردن همه مردم و تیشه به ریشه خود زدن ندارد.

مردم ایران که طی ده سال اخیر با "سیاستهای اسلامی" در همه عرصه‌های زندگی جامعه آشنایی درد آمیزی پیدا کرده‌اند، خوب می‌دانند که پیامد اینگونه "مبارزه" بایبی‌سوادی در بخش دولتی و خصوصی چه خواهد بود. بیگمان ساده‌ترین و آسان‌ترین شیوه در موسسات دولتی و خصوصی برای

نظام تنوکر اتیک از رأی آزاد مردم مانند جن از بسم الله می‌ترسد

آیا خمینی را خدا به مقام "ولایت فقیه" برگمارد و آیا چنانستین او منتظری به غضب خدا گرفتار شد؟ این پرسشی است که همگان پاسخ آن را می‌دانند. چرا که مردم به روشنی می‌بینند که بازیگران اصلی این تئاتر تنوکر اتیکیز جز گردانندگان جمهوری اسلامی کسان دیگری نیستند. خمینی راهم شراپاتاریخی موجود در سالهای پیش از انقلاب بهمین به قدرت رساند و سپس شراپاتاریخی تازه، رژیم او را محکوم به زوال کرد.

بیگمان عمده‌ترین مشکل رژیم این است که چون نظام تنوکر اتیک اصولاً با آزاداندیشی بیگانه است و همیشه گرایش به سوی دیکتاتوری مطلقه دارد، شورشایی بودن امور را مزاحمتی برای خود محسوب می‌کند. تصادفی نیست که بیزدی هم در همین مصاحبه می‌گوید "در اجرا، مشاوره غالباً ضرر خیز است". ولی تجربه دهساله گذشته نشان داده است که بیشترین زیانها درست از بی‌توجهی خمینی به مشاوره و احترام به نظرات سازنده دیگران و اشتباهات پیاپی و مهلک سیاسی خود هر روز زیانهای چیران ناپذیرتری به منافع ملی ما و حیثیت بین‌المللی کشور وارد می‌سازد.

مسئله عمده امروزی مردم ایران مسئله نبود قانون و نقایص قانون اساسی نیست. مشکل عبارت از وجود نظام تنوکر اتیک یعنی حاکمیت مذهبی و رهبری بنام "ولی فقیه" است که خود را برگزیده خداوند می‌داند و برای رای مردم پیشبیزی ارزش قائل نیست. از این هیئت ۲۵ نفری که اکثریت نزدیک به اتفاق اعضای آن را روحانیون وابسته به "ولی فقیه" تشکیل می‌دهند نباید انتظار داشت که دواطلبانه روی مواد مربوط به "ولایت فقیه" خط قرمز بکشد و بگذارد سر و کار مردم با مجلس و دولت و رئیس جمهوری "زمینی" باشد که مشروعیتشان نه از "رهبر" بلکه از آرا مستقیم مردم سرچشمه می‌گیرد و قابل تعویض اند.

در همه ممالک متقدم امروزی، قانون حدود و ثغور وظایف و آزادیهای مردم را معین می‌کند و فقط قانون است که می‌تواند در شئون زندگی مردم مداخله کند. معلوم نیست شخصی که حتی تکیه بر آرا مستقیم شیعیان راهم دون شان خود می‌داند چرا باید "در اموال و اعراض و نفوس" همه مردم حتی پیروان دیگر مذاهب و ادیان و دگراندیشها حق تصرف داشته باشد و هر کاری که دلش بخواهد بکند؟

درست در روزهایی که هیئت ۲۵ نفری مامور بازنگری قانون اساسی سرگرم جستجوی توجیبات "شرعی" برای تحقق دستورات خمینی مبنی بر تغییرات مورد نظر او در قانون اساسی بودند، خمینی به دنبال خونریزی و عمل جراحی "دستگاه گوارش" عملاً از صحنه خارج شد.

تردید وجود ندارد که این منتصبان مقلد، همانطور که تجربه سالهای گذشته نزدیک نشان داده است، جز توضیح و تفسیر دستورات خمینی قادر به کار دیگری نیستند و قاعدتاً با را از چارچوب برنامه‌ای که خمینی از پیش برایشان تعیین کرده است فراتر نخواهند گذاشت. ولی چون همه آنها دیگر پی برده‌اند که خمینی دیگر رفتنی است، هر یک، بسته به وابستگی‌های "خطی" و منافع شخصی خود، سرگرم عوامفریبی، مصاحبه با روزنامه‌ها و سخنرانی در صدا و سیما و مساجد شده‌اند تا مواضع گروهی خود را مستحکم‌تر کنند و از خوان یغما، "ولایت فقیه" سهم بیشتری بردارند.

با این وجود، توجه به دیدگاههایی که این روزها، از قول اعضای این هیئت در روزنامه‌ها بازتاب می‌یابد خالی از فایده نیست. دست کم می‌توان به بی‌اعتمادی مطلق این "نشانه‌های خدا" در روی زمین به "امت همیشه در صحنه" و رای و نظر مردم پی برد.

مغلا بیزدی، یکی از برگزیدگان خمینی در "شورای بازنگری قانون اساسی" در مصاحبه با روزنامه "رسالت چند پارلوزم انتخاباتی بودن رهبر را رد می‌کند. او یکجای می‌گوید: "رهبری در حکومت اسلامی انتخاباتی نیست. اینچنین نیست که مردم انتخاب بکنند. رهبری در اساس... باید از طرف خداوند عالم باشد..." (رسالت، ۶۸/۲/۲۰، سپس بدون دادن توضیح در این باره که خداوند چگونه می‌تواند در گزینش رهبر شرکت کند، باز می‌افزاید: "البته در اجزای پست رهبری مردم نمی‌توانند خود به کسی این مسئولیت را بدهند. بلکه طبق قانون شرع باید این مسئولیت در چارچوب احکام اسلامی باشد. بنا بر این حق واکلاری، حکومت را مردم ندارند. اصل حکومت را باید کسی که حق حکومت دارد (یعنی خدا) واکلار نماید... در شرع اسلام این مسئولیت به کسی واکلار می‌شود که از طرف خالق هم منصوب شود و تا منصوب خدا نباشد مشروعیت نمی‌یابد!" (همانجا).

اجرای "بخشنامه" این خواهد بود که کارکنان بی‌سواد خود را بیرون بریزند و در آینده از استخدام بی‌سوادان خودداری کنند. در کشوری که تعداد بیکاران سر به میلیون‌ها تن می‌زند و روزیروز نیز بر تعدادشان افزوده می‌شود، بجای هر کارگر بی‌سوادی فوراً می‌توان جانشینی یافت که سواد خواندن و نوشتن داشته باشد. اما این سؤال مطرح می‌شود که تکلیف زحمتکشان بی‌سواد و بیکار و خانواده‌هایشان در جامعه بی‌رحم کنونی با این تورم و گرانی سرسام آور چیست؟ بابه حساب آوردن این واقعیت آشکار که در بسیاری از مناطق کشور دسترسی به آموزش ابتدایی جز آرزوهای دست نیافتنی است، می‌توان بپیش داشت که توده‌های عظیمی از زحمتکشان فروشنده نیروی کار مجبور خواهند شد یا از راههای غیر مجاز و غیر قانونی گذران خود و خانواده‌هایشان را تأمین کنند و

گرفتار جوخه‌های اعدام رژیم "اسلامی" گردند و با دواطلبانه پاهایشان را روبه قبله دراز کنند و در انتظار مرگ بنشینند.

دولت وقتی می‌تواند از مردم چیزی را توقع داشته باشد که بموقع امکان دسترسی به آن را برایشان فراهم کرده باشد.

شک نیست که بخشنامه تازه دولت درباره ممنوعیت بکارگرفتن افرادی بی‌سواد از سال ۱۳۶۹، منجر به تشدید بیش از پیش فقر و محرومیت در میان خانواده‌های زحمتکشان خواهد شد. تدوین کنندگان این بخشنامه که به احتمال زیاد در سراسر عمر خود کار مفید اجتماعی انجام نداده‌اند، به عواقب هولناک دستوره‌های نابخردانه خود نیندیشیده‌اند و متوجه نیستند که چه سرنوشت تلخی را برای توده‌های بزرگی از زحمتکشان میهن مارم می‌زنند.

درباره تظاهرات دانشجویان در پکن

اعتصابات و تظاهرات دانشجویی در پکن رویدادی مهم در زندگی اجتماعی چین بشمار می رود. اکنون دیگر خواست دانشجویان که در این اواخر عده ای از کارگران، روزنامه نگاران و دانشمندان نیز از آن حمایت می کنند، عبارت است از تسریه روند دمکراتیزه کردن کشور، مبارزه علیه فساد و رشوه خواری، توجه بیشتر به آموزش و پرورش و غیره.

رفرمهای اقتصادی که تقریباً ده سال پیش در چین آغاز شد و دستاوردهای مهمی نیز داشت، قاعدتاً می بایست گام به گام با رفرمهای سیاسی پیش می رفت. بدون تردید بررسی همه جانبه زندگی یک میلیارد و صد میلیون انسان نیاز به دسترسی به انواع اطلاعات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارد. هدف این مقاله بررسی عمیق این پدیده نیست. ما فقط به برخی پرسشهای خوانندگان در محدوده گنجایش "نامه مردم" پاسخ می دهیم.

هدف از رفرم اقتصادی در چین پایان بخشیدن به واپس ماندگی عمیقی بود که "انقلاب فرهنگی" بدان ژرفای بیشتری داده بود. حزب کمونیست چین مدتی در سوسیالیستی راه هدف اصلی اعلام کرد و طریق حرکت از مرحله ای به مرحله دیگر را برای پایان دادن به فقر و عقب ماندگی در پیش گرفت. در اوایل سالهای ۸۰ میلادی حجم محصول سرانه ناخالص داخلی اهالی ۲۵۰ دلار بود. در برنامه پنجساله نخست این رقم می بایست به ۵۰۰ دلار افزایش یابد. باید گفت این برنامه در سه سال اول تحقق یافت. هدف بعدی افزایش آن به ۱۰۰۰ دلار در سال ۲۰۰۰ و بالاخره به ۴۰۰۰ دلار در سال ۲۰۵۰ است. بدون تردید، برای نجات ۱/۵ میلیارد انسان (در سال ۲۰۵۰) از فقر و عقب ماندگی باید کوشش فراوانی بعمل آید.

چه تغییراتی در سالهای اخیر در عرصه اقتصادی چین بعمل آمده و خصلت مشکلات چگونه است؟ باید گفت تولید کشاورزی در چین موفقیت چشمگیری داشت. کشوری که فقط ۱۲ میلیون هکتار زمین قابل کشت دارد می بایست بیش از یک میلیارد انسان را تغذیه کند. طی شش سال از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴ تولید غلات از ۲۰۰ به ۴۰۰ میلیون تن رسید. برای نخستین بار چین توانست نان اهالی را تامین کند. درآمد دهقانان در سالهای اخیر سه برابر افزایش یافت. تعداد تهیدستان، یعنی افراد دارای درآمد سالانه کمتر از ۵۵ دلار به ۱۲ میلیون نفر کاهش پیدا کرد.

اجازه داد و ستد به دهقانان شرایط بسیار بهر شد صنایع کوچک، ساختمانی، حمل و نقل و بازرگانی را در روستاها فراهم آورد. اینگونه موسسات در حال حاضر ۵۴ درصد درآمد ناخالص روستاها را تامین می کنند. زحمتکشان روستاها هم اکنون نصف مصالح

ساختمانی، لباس و کفش و یکبارچه را در چین تولید و بدینسان ۱۴ درصد صدور کالا را تامین می کنند.

به موازات این دستاوردها، مشکلات زیادی نیز پیش روی اقتصاد کشاورزی قرار دارد. دادن اجازه صدور کالا به تولید کنندگان، تناسب تولید محصولات کشاورزی را بر هم زد. در چهار سال اخیر تولید غلات به ۴۰۰ میلیون تن نرسید. تولید کنندگان بیشتر به کشت کالاهائی اهمیت داده و می دهند که در بازار خارجی خریدار دارد. افزایش تولید کشاورزی بطور عمده به حساب نیروی کار انجام گرفته و از دستاوردهای انقلاب علمی-فنی در کشاورزی کمتر استفاده می شود. از آنجا که سالانه ۱۴ تا ۱۵ میلیون تن به اهالی کشور افزوده می شود، تولید غلات تا سال ۲۰۰۰ باید به ۵۰۰ میلیون تن برسد. برای رسیدن به این هدف باید گامهای جدیدی در زمینه بکارگیری دستاوردهای علمی-فنی برداشته شود.

آهنگ رشد صنعتی در چین سال بسال رو به افزایش می رفت و در سال گذشته به ۲۰ درصد رسید. از لحاظ محصول ناخالص ملی، چین در مقام هفتم در جهان دارد. چین بعد از اتحاد شوروی و آمریکا و ژاپن مقام چهارم را در تولید فولاد دارد. در سال ۱۹۸۸ تولید سیمان به ۲۰۲ میلیون تن رسید و بدینسان چین مقام اول را در جهان بدست آورد.

برای نشان دادن پیشرفت صنعتی نمونه های چندی ارائه می دهیم. در سال ۱۹۸۸ تولید ذغال سنگ به ۹۷۰ میلیون تن، تولید نفت به ۱۲۷ میلیون تن و تولید برق به ۵۴۲ میلیارد کیلووات ساعت رسید. در همانسال هزار اتومبیل، ۴۱ میلیون دوچرخه، ۱۰ میلیون ماشین رختشویی، ۷/۴ میلیون یخچال در چین تولید شده است.

تولید تلویزیون (۲۵ میلیون عدد) در شرایطی رو به افزایش است که دولت هنوز نتوانسته بر مسئله حیاتی بی سوادی غلبه کند. تقریباً بی سوادان جهان، یعنی ۲۲۰ میلیون نفر آنها ساکن چین هستند. ۴۰ میلیون کودک به سن تحصیل رسیده امکان تحصیل ندارند. هزینه دولت برای آموزش و پرورش اندکی بیش از سه درصد کل بودجه را تشکیل می دهد.

مسئله توجه بیشتر به آموزش و پرورش یکی از خواسته های دانشجویان اعتصابی و روشنفکران چین است. در مجموعه های چین بدستی گفته می شود که رشد تولید مادی نباید بگانه معیار موفقیت بشمار آید. طرفداران این نظر بر آنند که در سالهای تسریع رفرم اقتصادی، مسائل معنوی و از آنجمله آموزش و پرورش بدست فراموشی سپرده شده است.

مقامات رسمی چین نیز اعتراف می کنند که به هنگام تعیین اولویت های مدرنیزه کردن کشور به

اشتباهاتی راه داده شده است و بحران در آموزش و پرورش یکی از آنهاست.

البته اعتراض دانشجویان و کارگران و روشنفکران علل گوناگونی دارد. این اعتراضها علیه کمبودهای اجتماعی است که خود زائیده پی آمدهای منفی پلورالیسم اقتصادی و عدم تمرکز است. منظور از پلورالیسم اقتصادی وجود و بخش تعاونی و خصوصی در کنار بخش دولتی است. به عقیده کارشناسان چینی استفاده از مکانیسم بازار فقط به معنی استفاده از عناصر مثبت آن نیست. "مکانیسم بازار" در عین حال موجب افزایش سرسام آور قیمت ها و تورم شدید گردیده است. به موجب آمار رسمی سطح زندگی واقعی شهروندان در نتیجه سیر صعودی قیمت ها ۲۵ درصد تنگتر شده است. این روند ناراحتی زحمتکشان و عدم ثبات اجتماعی را در پی داشته است. وضع با اندازه ای وخیم بود که حزب و دولت تصمیم گرفتند، پس از ده سال از سرعت انجام اصلاحات اقتصادی بکاهند. رفرم قیمت ها و حقوق کارکنان برای چند سال به عقب انداخته شد، آهنگ رشد تولیدات صنعتی از ۲۱ درصد به ۸ درصد سرمایه گذاری در صنایع تولید وسائل تولید کاهش یافت.

پلورالیسم اقتصادی قطب بندی فقر و ثروت را تشدید بخشیده و راهگشای گسترش رشوه خواری، دزدی و قاچاق شده است. به نوشته رسانه های گروهی چین در چهار سال اخیر ۶۵۰ هزار تن از اعضا حزب طبق تصمیم سازمان "نقارت خلقی" توبیخ و حدود ۱۰۰ هزار نفر از حزب اخراج شده اند.

چنانکه می بینیم، تظاهرات اخیر دانشجویان و پیوستن کارگران و برخی از روشنفکران به اعتراض آنان دارای علل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است. ما کوشیدیم برخی از آنها را با خوانندگان در میان بگذاریم.

گمک مالی به حزب توده ایران
یک وظیفه انقلابی است

کمکهای مالی رسیده:

به یاد فاجعه ملی رفیق ر. ۲۰۰ مارک

برقرار باد "جبهه آزادی و صلح"؛ سرنگون باد رژیم "ولایت فقیه"؛

NAMEH MARDOM NO: 260

23 May 1989

نامه مردم

1. P.B. 49034 10028 Stockholm 49 Sweden

نشانی های ۱-
پستی ۳-

Addresses:

2. Dr. W. SILBERMAYR, PF. 398, A-1141 WIEN, ÖSTERREICH